



در بند مقررات کشیدن سرمایه مالی، یا گذر از سرمایه داری؟

لوسین سو

مترجم: مرمر کبیر

تقریباً موفق شده بودند ما را متقاعد کنند که: پایان تاریخ فرا رسیده و با توافق و رضایت جمعی، سرمایه داری شکل نهایی سازماندهی اجتماعی است. . . . و در این میان تنها چند فرد تهی مغز معلوم نیست هنوز پرچم کدام آینده را مثل جفجغه به حرکت در می آورند. زمین لرزه مالی شگفت انگیز اکتبر ۲۰۰۸ با یک تنش از پایه بنای این نظریه را در هم ریخت . . .

تقریباً موفق شده بودند ما را متقاعد کنند که: پایان تاریخ فرا رسیده و با توافق و رضایت جمعی، سرمایه داری شکل نهایی سازماندهی اجتماعی است، «پیروزی ایدئولوژیک جناح راست» بر آرزوهای نخست وزیر فرانسه جامه عمل می پوشاند و در این میان تنها چند فرد تهی مغز معلوم نیست هنوز پرچم کدام آینده را مثل جفجغه به حرکت در می آورند.

زمین لرزه مالی شگفت انگیز اکتبر ۲۰۰۸ با یک تنش از پایه بنای این نظریه را در هم ریخت. در لندن، روزنامه دیلی تلگراف نوشت: «روز ۱۳ اکتبر ۲۰۰۸ در تاریخ به مثابه روزی ثبت خواهد شد که سرمایه داری انگلستان به شکست خود اعتراف کرد» (۱). در نیویورک بر روی پلاکاردهای تظاهر کننده گان در مقابل وال استریت شعار «مارکس حق داشت!» نوشته شده بود. یک ناشر در فرانکفورت اعلام کرد که فروش کتاب سرمایه سه برابر شده است. یکی از مجلات معروف پاریس در پرونده یی سی صفحه ای به بررسی «دلایل تولد دوباره» فردی که قبلاً اعلام شده بود دیگر برای همیشه می توان دفنش کرد، پرداخت (۲). دفتر تاریخ از نو گشوده می شود. . . .

بازگشایی دوباره مارکس بیش از آن که یک پدیده باشد، کشف دوباره پدیده هاست. خطوطی که یک قرن و نیم پیش نگاشته شده است با دقتی مجذوب کننده، در باره ما سخن می گویند: «از آنجا که اشرافیت مالی قوانین را تحمیل و دولتها را اداره می کرد، از همه حقوق مدون برخوردار بود، بر افکار عمومی در عمل و از طریق رسانه ها احاطه داشت، در تمامی حوزه ها، از دربار گرفته تا کافه بورن (عنوانی برای کافه های بدنام پاریس - م)، یک نوع فحشاء، یک نوع دغلبازی شرم آور، عطشی یکسان برای ثروت اندوزی به چشم می خورد و اینها همه نه از طریق تولید بلکه با غارت دیگران...» (۳). در اینجا مارکس، وضعیت فرانسه را قبل از انقلاب ۱۸۴۸ تشریح می کند... نوشته یی که ما را در رویا فرو می برد...

اما از ورای تشابه اعجاب انگیز میان توصیف بالا با دوران ما، وجود تفاوت بین دورانها، هر گونه فراگذاری مستقیم را سفسطه آمیز می سازد. آنچه عمیقتر می باشد، معاصر بودن آشکار انتقاد از اقتصاد سیاسی است که همچون کوهی در کتاب سرمایه مارکس همچنان استوار ایستاده است.

ابعاد بحران کنونی از چه ناشی می شود؟ به زعم آنچه در نوشته های غالب رایج بیان می گردد گویا می بایست فرار بودن محصولات مالی پیچیده، عدم توانایی بازار سرمایه در تنظیم خویش، کمبود در زمینه اخلاقی در بین دست اندرکاران مالی و... را مقصر دانست. خلاصه کلام، مشکلات مربوط به نظامی، که در مقابل «اقتصاد واقعی» نام «اقتصاد مجازی» را بر آن نهاده ایم - درست مثل این که هم اکنون به چشم خود شاهد آن نیستیم که تا چه حد این بخش از اقتصاد نیز جنبه واقعی دارد...

بحران اولیه ساب پرایم، از رشد روز افزون عدم توانایی مالی میلیونها خانوار آمریکایی برای پرداخت وامهای مسکنشان آغاز شد. امری که ما را وامی دارد تا بپذیریم که دست آخر مصیبت «مجازی» زیر سر بخش «واقعی» است. و «واقعی»، در عمل مجموعه جهانی شده قدرت خرید اقشار مردمی است. ترکیدن حساب سوداگری یی که توسط سرمایه مالی به وجود آمده بود، غارت جهانشمول ثروتهای تولید شده توسط کار، به وسیله سرمایه را به نمایش گذاشت و از ورای این اجحاف که باعث شد آنچه به حقوق بگیران بر می گردد معادل ده رده پس رفت کند، که کاهشی است عظیم، یک ربع قرن سختی برای زحمتکشان به نام جزمیات نیو لیبرالی رخ می نماید.

«اخلاقی کردن سرمایه داری» در بوق و کرنا،

کمبود مقررات در مقابل بخش مالی، مسوولیت اداری و اخلاق در بورس؟ مطمئناً، اما اگر بدون تابو بیندیشیم، مسلماً می‌توان جلوتر رفت: زیر سوال بردن اصل جزمی سیستمی که با دقت مورد محافظت بوده و به دور از هر اتهامی است، غور در دلیل غایی همه چیز، که مارکس نام آن را «قانون عمومی انباشت سرمایه داری» گذاشته است. او نشان می‌دهد که آنجا که شرایط اجتماعی تولید در مالکیت خصوصی طبقات سرمایه دار قرار می‌گیرد «همه امکاناتی که می‌بایست در جهت توسعه تولید قرار گیرند، به ابزار سلطه و استثمار تولیدکننده گان تبدیل می‌شود». انباشت که محصول غارت ثروتها توسط صاحبان سرمایه است، از خود تغذیه شده به سمت جنون می‌رود. «انباشت ثروت در یک قطب» الزاماً منجر به «انباشت فقر به همان میزان» در قطب دیگر شده، بدون شک زمینه بحرانهای تجاری و بانکی خشنی را فراهم می‌آورد (۴). صحبت اینجا از سرنوشت ماست.

بحران ابتدا در حوزه وام آغاز شد و قدرت مخرب آن در عرصه تولید همراه با تقسیم هرچه ناعادلانه تر ارزش افزوده بین کار و سرمایه شکل گرفت، مبارزه سندیکایی آماده گی این سیلاب را نداشت و چپ سوسیال دموکرات حتی آن را همراهی نیز کرد و تا آنجا پیش رفت که با مارکس چون سگی جان باخته برخورد کند. در این شرایط می‌توان عیار راه حل هایی که در مقابل بحران ارایه می‌گردد را محک زد - «اخلاقی» کردن سرمایه، وضع «مقررات» برای بخش مالی - توسط سیاستمدان، مدیران و نظریه پردازانی بوق و کرنا می‌شود که تا دیروز هیچ گونه شک و شبهه ای را بر راهکار «همه چیز لیبرالی» روا نمی‌داشتند.

«اخلاقی» کردن سرمایه؟ شعاری که شایسته بردن جایزه طنز سیاه است. ملاحظات در زمینه اخلاقی، از آن دسته از ملاحظاتی است که رژیمهایی که بر مبنای تقدس رقابت آزاد استوار می‌باشند، به هیچ وجه توجهی بدان ندارند: کارایی به طرز وقیحانه ای به طور قطع در همه عرصه ها مستولی می‌شود همان طور که سکه نامرغوب جای سکه مرغوب را می‌گیرد (قانون گرشام مبنی بر این که در سیستم پولی که دو پول مثل نقره و طلا رایج باشند، نقره، طلا را از گردش خارج می‌سازد - م). طرح کردن دغدغه اخلاقی در این رابطه، جنبه تبلیغاتی دارد. مارکس در چند خط در مقدمه سرمایه دلیل این امر را توضیح داده است: «من به هیچ وجه در نظر ندارم شخصیت سرمایه دار یا زمیندار را زیبا سازم» اما «در دورنمایی که ترسیم می‌کنم، تحول جامعه، به مثابه یک فورماسیون اقتصادی همچون روند تاریخ طبیعی درک می‌شود که نمی‌تواند فرد را مسوول وجود روابطی بازشناسد که خود از نظر اجتماعی محصول آن است. ..»

(۵). به همین دلیل است که کافی نیست به یکی دو نفر توگوشی بزنییم تا نظام را «اصلاح» کنیم، نظامی که سود، تنها معیار آن است.

منظور بی توجهی به جنبه اخلاقی نیست. بل بر عکس. اما با برخوردی جدی تر، متوجه می شویم که مشکل بیش از بزهکاری چند کارفرمای بی وجدان، یا بورس بازان بی مسوولیت و میلیونها پولی است که مدیران شرکتهای بزرگ هنگام ترک شرکت می گیرند. از ورای رفتارهای فردی، آنچه در روابط سرمایه داری غیرقابل دفاع می باشد، خود اصول آن است: فعالیت انسانی که ثروت می آفریند، بی شک یک کالا است و نه همچون هدفی به خودی خود، بلکه به مثابه یک وسیله عمل می کند. لازم نیست کانت را مطالعه کنیم تا به منبع دایمی بی وجدانی سیستم پی بریم.

اگر واقعا در نظر داریم زندگی اقتصادی را اخلاقی کنیم، پس باید واقعا به آنچه بی اخلاقش کرده است حمله بریم. این امر مسلما از طریق برقراری مجدد مقررات دولتی آغاز می شود - ریشخند آمیز است که خود لیبرالیسم نیز این راه را مجددا بازیافته است - اما باور به نیل به این مقصود از طریق دولت سارکوزی که دولت «سپر مالیاتی» برای ثروتمندان (از نخستین تصمیمات دولت سارکوزی که منجر به بخشش مالیاتی حدود ۱۵ میلیارد یورو برای ثروتمندها شد - م) و خصوصی سازی پست می باشد، از مرز ساده لوحی - یا شاید ریاکاری، فراتر می رود. آن زمان که ادعای وضع مجدد مقررات مطرح می شود، می بایست به روابط اجتماعی پایه بی رجوع کرد - و این بار نیز مارکس تحلیلی بسیار به روز ارائه می دهد: مفهوم از خود بیگانه گی.

از خود بیگانه گی در معنای اولیه اش که در متون مشهور جوانی مارکس طرح شده (۶)، لعن و نفرینی است که حقوق بگیران سرمایه را وا می دارد تا با تولید ثروت برای دیگران، محرومیت مادی و معنوی خویش را بیافرینند: زحمتکش برای امرار معاش باید از زندگی خویش بگذرد. اشکال غیر انسانی متفاوتی که توده های حقوق بگیر، امروز قربانی آنند (۷)، از صعود روز افزون بیماریهای ناشی از کار گرفته، تا اخراج های بورسی و دستمزدهای نازل، به طرز بی رحمانه بی درستی این ارزیابی ای را نشان می دهد.

البته مارکس در دوران پخته گی، به مفهوم از خودبیگانه گی معنای وسیعتری بخشید: سرمایه بی وقفه فاصله بین ابزار تولید و تولیدکننده گان را عمیقتر می سازد - کارخانه، دفتر و آزمایشگاه از آن آنهایی نیست که در آن کار می کنند - فعالیت تولیدی و ذهنی این حقوق بگیران که به صورت جمعی مورد کنترل نمی باشد، دستخوش آنارشی نظام رقابتی است و

تبدیل به روندهای غیرقابل کنترل فنی، اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک و نیروهای عظیم کوری می شود که آن را مجذوب و در عین حال لگدمال می سازد.

انسانها تاریخ خود را نمی سازند، تاریخ آنها را می سازد. بحران مالی، به شکلی مصیبت بار این از خود بیگانه گی را مشهود می سازد. به همان شکل که بحران اکولوژیک و انتروپولوژیک زندگی انسانها را تحت تاثیر قرار می دهد: هیچ کس خواستار این بحرانها نیست اما آنها بر همه تحمیل شده اند.

این «مصادره عمومی» که سرمایه داری به افراط کشیده است موجب گسترش بی توقف فقدان مقررات مورد توافق به شکلی مصیبت بار می شود. آیا آن که ادعا دارد برای «سرمایه داری مقررات وضع کند» یک شارلاتان سیاسی است. اگر قرار باشد واقعا مقررات وضع شود، خیلی بیش از دخالت دولتی لازم است، با این که این مداخله بسیار ضروری است، اما برای خود دولت چه کسی مقررات وضع می کند؟ می بایست ابزار تولید مجددا در اختیار تولیدکننده گان مادی و معنوی قرار گیرد و بالاخر قدر آنها شناخته شود، جایگاهی که سهامداران هرگز نمی توانند احراز کنند: آفرینندگان ثروت اجتماعی می بایست دارای حق بلامنازع شرکت در تصمیمات مدیریت باشند، جایی که در مورد زندگی شان تصمیم گرفته می شود.

در مقابل نظامی که عدم قابلیت فاحش آن در تنظیم خویش برای ما به قیمت گزاف تمام می شود، مطابق نظر مارکس، می بایست بدون وقفه در جهت گذر از سرمایه داری به پیش رفت. مسیری طولانی به طرف سازماندهی اجتماعی دیگری که در آن، انسانها در انجمنهایی با شکلهای نوین گرد می آیند و مشترکا قدرت اجتماعی خویش را که توانی دیوانه وار می یابد مهار می کنند. هر راه حل دیگر خاک پاشیدن بر چشم است و لذا به طرز فاجعه باری یاس انگیز.

تکرار می کنند که مارکس در نقد استاد بود و در ارایه راه حل بی اعتبار، چرا که کمونیسم «امتحان شده» در شرق گویا عمیقا با شکست روبرو شد. چنانچه گویا سوسیالیسم استالینی - برژنئی دهن شده به واقع چیز مشترکی با آرمان کمونیستی مارکس داشت، که هیچ کس در صدد درک مفهوم واقعی آن نیست، مفهومی که درست نقطه مقابل تعریفی است که جریانهای رایج فکری از «کمونیسم» ارایه می دهند. اما در عمل، به شکلی کاملا متفاوت، در مقابل چشممان و در راستای نظرات واقعی مارکس، «گذر از سرمایه داری» در قرن بیست و یکم آغاز می گردد (۸).

در همین جا ما را متوقف می کنند و می گویند: آرمان دنیای دیگری را در سر پروراندن، اتوپیایی مرگبار است چرا که انسان را نمی توان تغییر داد. و نظریات لیبرالی نهاد «انسان» را می شناسند: حیوانی که آنچه هست را نه از دنیای انسانها، بل از ژنهایش کسب کرده، حسابگری است که تنها در جهت منافع فردی اش پیش می رود - هومو اکونومیکوس (۹) - ، موجودی که تنها در جامعه مبتنی بر مالکیت خصوصی و رقابت «آزاد و خدشه ناپذیر» می گنجد.

اما این نظریه نیز در حال ورشکسته گی است. در شرایط هزیمت و اضمحلال فاحش لیبرالیسم در عمل، شکست نظریه انسان آزمند، هومو اکونومیکوس، نیز با سر و صدایی کمتر، در جریان است. شکستی مضاعف. در ابتدا شکستی علمی. در زمانی که زیست شناسی نظریه ساده انگارانه «همه چیز ژنتیک» را رد می کند، ساده لوحی نظریه «نهاد انسانی» هر چه بیشتر نمایان می شود. ژنهایی که قرار بود ذکاوت، وفاداری و یا تمایل به همجنسگرایی را توضیح دهند، کجا هستند؟ کدام انسان با فرهنگی می پذیرد که مثلاً پدوفیلیا (بچه بازی) از بدو تولد در ژنها وجود دارد؟

جنبه دیگر شکست، اخلاقی است. چرا که آنچه نظریه مبتنی بر «انسان فردی رقابتی»، از مدتها پیش مورد حمایت قرار می دهد، تعلیم و تربیتی انسان زداست که مروج «تبدیل به قاتل شوید» می باشد، از بین بردن برنامه ریزی شده همبسته گیهای اجتماعی که به اندازه ذوب شدن یخ های قطب فاجعه بار است، تمدن زدایی بی حد و مرز بر پایه جنون به دست آوردن پول بی دردسر. حتی جرات به زبان آوردن «ارشاد اخلاقی سرمایه داری» می بایست صورت این مروجان را از شرم سرخ کند. گرداب تاریخی بی که دیکتاتوری مالی خودش و ما را در آن غرق می کند، گفتمان لیبرالها درباره «انسان» را هم با خود به قعر می کشد.

و اینجا یکی از غیرمنتظره ترین جنبه های معاصر بودن مارکس متجلی می شود. چرا که این منتقد مبرز اقتصاد، در عین حال و در همان سطح، انقلابی نیز در زمینه مردم شناسی به وجود آورد. بعد ناشناخته بی از اندیشه مارکس که نمی توان در بیست خط خلاصه کرد. اما نوشته ششم او در مورد فویر باخ روح اندیشه اش را در دو خط ارایه می دهد: «جوهر انسان را نهاد فردی جداگانه انتزاعی تعریف نمی کند، بل به واقع مجموعه روابط اجتماعی آن را تشکیل می دهد.» درست در نقطه مقابل آنچه فردگرایی لیبرالی بیان می کند، «انسانی» که در طول تاریخ رشد یافته است، جهان انسانی است. به عنوان مثال زبان، در این بستر شکل گرفته است و نه توسط ژنها. و چنانچه یکی از مارکسیستهایی که مدتها در قرن بیستم ناشناخته بود، یعنی

لوویگوتسکی به درستی نشان داد، در همین بستر است که عملکردهای روانی عالی ما شکل می گیرد و راه را بر دیدگاهی کاملا متفاوت از فردیت بشر می گشاید.

آیا مارکس معاصر است، حتی بیش از آنچه تصورش را می توان کرد؟ آری، اگر بخواهیم تصویر قدیمی ای را که غالبا از او در ذهن خود ساخته ایم به روز کنیم.

زیر نویس ها:

۱ - دیلی تلگراف، لندن ، ۱۴ اکتبر ۲۰۰۸

۲ - ۴۷۹ Le Magazine littéraire, n° ۲۰۰۸, octobre

۳ - مارکس ، مبارزه طبقاتی در فرانسه ، Karl Marx, Les Luttes de classes en France, Ed. sociales, Paris, ۱۹۸۴, p. ۸۴-۸۵ ; cité dans

L'international des riches, Manière de voir, n° ۹۹, juin ۲۰۰۸,

۴ - مارکس، سرمایه، کتاب اول Editions sociales, ۱۹۸۳, PUF, ۱۹۹۳, p. ۷۲۴, Karl Marx, Le Capital, Livre I,

۵ - همانجا ۶ Le Capital, Livre I, p.

۶ - دست نوشته «کار از خود بیگانه» ۱۸۴۴ Manuscripts de « Le travail aliéné », Flammarion , Paris ۱۸۴۴ ,

۷ - رجوع شود به کریستف دوژور «کار ، فرسایش ذهنی » Lire Christophe Actuel Marx, « ۲۰۰۰-Dejours, Travail, usure mentale, Bayard,

۲۰۰۶, Paris, ۳۹Nouvelles aliénations ». n°

۸ - ژان سو، نمایی جالب از گوشه های قابل رویت گذر از سرمایه داری در عرصه های متفاوت به دست می دهد (La Dispute, Paris, ۲۰۰۶), Un futur présent : l'après-capitalisme

۹ - از جمله رجوع شود به Tony Andréani, Un être de raison – critique de l'homo œconomicus, Syllepse, Paris, ۲۰۰۰.

برگرفته از مجله هفتگی